

مجله دانشکده علوم انسانی دانشگاه سمنان

سال ۷ - شماره ۲۳ - پاییز ۸۷

صفحات ۴۳ تا ۶۱

نظارت شهروندان بر حاکمان در مقام نصیحت‌گری

قاسم جعفری*

چکیده

نظارت شهروندان بر حاکمان یک حق و تکلیف است که دلایل مختلف عقلی و نقلی دارد یکی از این ادله، وجوب نصیحت برای ائمه‌ی مسلمین است: نصیحت‌گری مقدمه‌ای دارد به نام نظارت تا خیرخواهی درست و به جا صورت پذیرد.

کلیدواژه: نصیحت، ائمه‌ی مسلمین، شهروند، حاکم

مقدمه

آدمی دارای زندگی اجتماعی است و زندگی اجتماعی به طور طبیعی برای بقای خود و پرهیز از هرج و مرج و از هم‌گسیختگی نیاز به مدیریت و حکومت دارد. حاکمان در هر جامعه و به هر طریقی که سوار بر کار شده باشند از اختیارات و گستره‌ی عمل فراوانی برخوردارند که اگر مکانیزمی برای کنترل و پاسداری از حقوق شهروندان اندیشیده نشود، ممکن است که طبقه‌ی حاکمه سر از طغیان‌گری و استبداد درآورند.

درست به همین خاطر است که اندیشه‌ی نظارت شهروندان و افراد امت بر حاکمان مطرح شده است، و از حقوق موضوعه که فرآورده‌ی تلاش‌ها و اندیشه‌های بشری در طول تاریخ است بحث شده است و راه‌کارهایی نظیر حقوق طبیعی، قرارداد اجتماعی و ... محصول

* استادیار فقه و حقوق اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

تاریخ وصول: ۸۶/۸/۲۶ - پذیرش نهایی: ۸۷/۳/۲۰

آن می‌باشد. اسلام نیز به مسأله‌ی نظارت امت بر حاکمان عنایت ویژه‌ای دارد و آن را از سویی حق اُحاد مردم و از سویی تکلیف و واجب اجتماعی و دینی آنان می‌داند. دلایل مختلف عقلی و نقلی برای اثبات این مدعا می‌توان اقامه کرد؛ از جمله «امر به معروف و نهی از منکر» «و جوب ارشاد جاهل»، سیره‌ی حکومت‌داری پیامبر اعظم (ص) و علی بن ابیطالب (ع) به عنوان دو معصوم که نمونه‌های فراوانی از نظارت‌پذیری و تشویق افراد امت بر نظارت در دوران حکومتی ایشان یافت می‌شود. لزوم پاسخ‌گویی حاکمان و پرسش‌گری شهروندان، نصیحت و خیرخواهی برای پیشوایان اسلامی، حکم عقل و سیره‌ی عقلا مبنی بر اهتمام به امور مهمه‌ی اجتماعی و...
به لحاظ گستردگی مباحث، در این مقاله تنها به بررسی یکی از این دلایل یعنی باب نصیحت ائمه‌ی مسلمین و نظارت شهروندان می‌پردازیم.

باب نصیحت و نظارت شهروندان

یکی از ادله‌ای که برای اثبات مشروعیت نظارت شهروندان بر حاکمان می‌تواند مورد استفاده و استناد باشد «ادله‌ی باب نصیحت» است. برای تبیین موضوع و چگونگی استناد به آن ذکر مطالبی به ترتیب منطقی زیر ضروری است:

الف - معنای لغوی و اصطلاحی نصیحت
ب - ارزش نصیحت در دین و ضرورت آن
ج - مصادیقی از نصیحت
د - نصیحت ابتدایی و استتصاحی
ه - شرط نیت در نصیحت و ضرورت نصیحت‌پذیری و برخورد شایسته با ناصح
و - بررسی وظیفه‌ی حاکمان در برخورد با ناصحان

الف - معنای لغوی و اصطلاحی نصیحت

«نصح»، «نصحا» و «نصاحه» که اسمی آن می‌شود «النصیحه» و فاعلی آن «النصیح» یا «الناصح» مثلاً گفته می‌شود «رجل ناصح الجیب» یعنی دارای قلب پاک. اُسمعی می‌گوید «الناصح» به خالص هر چیزی مثلاً غسل گفته می‌شود. توبه‌ی نصوح یعنی توبه‌ی خالص و صادقانه ... (الصحاح/۱/۴۱۰). نصح ابتدأً برای غسل صاف و دوختن لباس وضع شده ولی بعدها در مقابل غش و به معنای خالص بودن و صداقت به کار

رفته است. گفته شده که این لغت واژه‌های موجز و پر معناست که در کلام عرب تک واژه‌های با این رسایی در معنا وجود ندارد و نصیحت همچنین عبارت است از ارشاد نصیحت شونده به خیر و صلاح. (تاج العروس/۴). صاحب مفردات نیز می‌گوید: نصیحت عبارت است از فعل یا قولی که خیر و صلاح فرد در آن است و سپس استناد می‌کند به آیاتی در قرآن کریم مثل «لَقَدْ أَلْبَتُّكُمْ رَسُولَهُ رَبِّي وَ نَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ» (اعراف/۷۹). من رسالت پروردگارم را به شما ابلاغ کردم، و شرط خیرخواهی را انجام دادم، ولی (چه کنم که) شما خیرخواهان را دوست ندارید. و در ادامه می‌گوید: توبه نصح در کریمه «تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا» (تحریم/۸). به سوی خدا توبه کنید. توبه‌ای خالص، یا به معنای اخلاص در توبه است و یا به معنای محکم‌کاری و غیرشکننده بودن. (المفردات/۴۹۴). علامه دهخدا نیز ذیل این ماده آورده است؛ نصیحت، (یعنی) پند، اندرز، وعظ، موعظه (ناظم‌الاطباء) پند بی‌آمیغ، موعظت، خیرخواهی، نکوخواهی. وی در ادامه به بعضی عبارات که از این کلمه استفاده شده اشاره می‌کند:

«من آنچه واجب است از نصیحت و شفقت به جای آرم تا نگرم هر چه رَوَد» (تاریخ بیهقی). «هر چه که بر پادشاه نصیحت پیوشاند، خود را خیانت کرده باشد». (کلیله و دمنه). «ممکن است که او را به نصیحت من فرجی حاصل آید» (همان). «نصیحت بر مآلاً فضیحت باشد» (کیمیای سعادت). «هر که خود را نصیحت نکند به نصیحت دیگران محتاج است» (گلستان). (لغت نامه/ذیل ماده‌ی نصیحت).

سید مرتضی می‌گوید: معنای نصیحت آشکار و روشن است و آن عبارت است از مشورت دادن به آن‌چه بهره‌مندی و خیر است و به خاطر همین صافی و خالصی است که نصیحت را، نصیحت نامیده‌اند. (شریف مرتضی/۷۷/۴)

صاحب التحفه السنیه می‌گوید: نصیحت در لغت به معنای خلوص است و در عرف اراده‌ی بقای نعمت برای مسلمان یا تحصیل نعمت برای او که خیری دینی یا دنیوی در بر دارد. متضاد نصیحت حسد است؛ یعنی این که آدمی آرزوی زوال نعمت از مسلمانی را بکند و یا از حصول نعمتی برای او ناراحت شود. (التحفه السنیه/۴۷).

ب - ارزش نصیحت در دین و ضرورت آن

اهمیت نصیحت تا جایی است که رسول خدا، معنای دین و دین‌داری را چیزی جز نصیحت نمی‌داند؛ فرمود: «الدین النصیحه قیل لمن یا رسول الله قال لله و لرسوله و لائمة

الدین و لجماعه المسلمین» دین یعنی خیرخواهی. پرسیدند: خیرخواهی برای چه کسی یا نبی‌الله! فرمود: برای خدا، پیامبر، پیشوایان دین و همه مسلمانان.

علی بن ابراهیم به سندی از امام صادق (ع) و او از جدش رسول خدا (ص) روایت کند که فرمود: «ان أعظم الناس منزله عندالله یوم القیامه أمشاهم فی أرضه بالنصیحه لخلقه» (وسایل الشیعه/۱۶/۲۸۳).

«در روز قیامت و الامرتبه‌ترین مردم به لحاظ جایگاه در نزد خدا کسانی‌اند که بیش از همه در جهت خیرخواهی دیگران قدم برداشته‌اند.» و نیز فرمود: «لینصح الرجل منکم آخاه کنصیخته لنفسه» (همان).

«باید هر یک از شما به همان اندازه که به خود می‌اندیشد، برای برادر (مؤمنش) خیرخواه باشد.» و امام صادق(ع) فرمود: «یجب للمومن النصیحه له فی المشهد و المغیب» (همان). «خیرخواهی هر مؤمنی برای مؤمنی دیگر در نهان و آشکار واجب است.» نصیحت‌گری چنان شأن عظیمی است که در مقام ستایش بزرگ مردانی چون عباس بن علی (ع) او را به چنین صفتی موصوف می‌دانیم؛ «اشهد انک مضیت علی ما مضی به البدریون والمجاهدون فی سبیل الله الناصحون له فی جهاد اعدائه ... اشهد انک قد بالغت فی النصیحه وأعطیت غایه المجهود» (جامع عباسی/۱۷۹). گواهی می‌دهم که تو رهرو بدری‌ها بودی و چون مجاهدان راه خدا که با خالص‌ترین نیت به جنگ با دشمنان خدا رفتند، قدم برداشتی؛ در خیرخواهی (برای حسین بن علی(ع)) سنگ تمام گذاری و از هیچ تلاشی فروگذاری نکردی.» نصیحت و خیرخواهی چنان حیاتی و مهم است که گاه به بهای عملی (به ظاهر نادرست باید صورت پذیرد. مثلاً حضرت یعقوب از سر خیرخواهی به فرزندش یوسف می‌گوید: خوابت را برای برادرانت تعریف نکن تا مبدا علیه تو کید و نقشه‌ای به پا دارند و این یعنی جواز نصیحت ولو مشعر به ذم و بدگویی دیگران باشد. (زبدده البیان/۴۰۰).

البته به تعبیر محقق خوبی در چنین مواردی باید مراعات ملاک و اولویت شود که مصلحت و مفسده ناشی از آن، کدام اقوی است و به آن عمل کرد. (مصباح الفقاهه/۱/۵۴۳).

ج - مصادیقی از نصیحت

چنان‌که گفتیم نصیحت یعنی خیرخواهی و خلوص و کمال توجه و عنایت به جانب خالق و از همین رواست طلب صلاح برای خلق خدا؛ بنابراین مهم‌ترین مصداق خیرخواهی برائت؛ دوری و بی‌زاری از دشمنان خداست و مستند این سخن کلام خداوند است که فرمود:

«لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ...» (مجادله/۲۲). هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی‌یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند. و این یعنی کمال نصیحت‌گری برای مؤمنان (المقنعه/۸۲۱). در کتاب النهایه آمده است؛ «برای کسی جایز نیست که در خرید و فروش غش و ناخالصی پیشه کند. در هرکاری که برای دیگران انجام می‌دهد باید خیرخواهی نماید. (مثلاً) اگر به تاجری سفارش خرید کالایی داد او نباید از مال خویش بدهد مگر آن که اطلاع دهد. تا معلوم شود از مال مخصوص خود اوست. به قصد مخفی ماندن عیوب در تاریکی لباس نفروشد. در معامله همه‌ی مردم را یکسان ببیند. کوچک را بزرگ پندارد. (مشتری) ساکت را هم‌چون چانه زننده مراعات کند. باحیا را بی‌نای متخصص فرض کند.» (النهایه/۲۷۲).

حماد بن عیسی از امام صادق (ع) نقل کرد که «لقمان به فرزندش گفت: در سفر بسیار با (هم‌سفران) مشورت کن، خنده‌رویی در رفتار پیشه نما؛ از آنچه در توشه داری به آنان ببخش؛ دعوت ایشان را اجابت کن؛ در صورت استمداد به مدد آن‌ها بشتاب، اگر برای حقی از تو شهادت طلبیدند بپذیر. به هنگام مشورت، تلاش کن تا نیکو رأی دهی. قبل از تأمل و تفکر تصمیم نگیر.

پاسخ مشورت را پس از قیام و قعود، خور و خواب و نماز گزاردن که سبب به‌کارگیری اندیشه و حکمت می‌شود، ارائه کن. زیرا هرکسی که از اخلاص در نصیحت بپرهیزد، خداوند قدرت رأی سلیم و صواب را از او باز گیرد. (علامه حلی، ۶۴۶/۲). و بالاخره شارح لمعه معتقد است که یکی از مصادیق و اقتضاءات ایمان کامل و خیرخواهی (هر فردی) ذکر عیوب ظاهری و باطنی متاعش است به هنگام خرید و فروش. (الروضه البهیة/۳/۲۹۰). آنچه از نظر گذشت تنها ذکر مواردی اندک از مصادیق و نمونه‌های نصیحت‌گری و خیرخواهی بود و حقیقت آن است که این مقوله تمام ابعاد حیات انسانی را در بر می‌گیرد.

د - نصیحت ابتدایی و استنصاحی

معلوم شد که نصیحت از این رو که با طلب دیگری باشد یا بدون درخواست او، به دو نوع تقسیم می‌شود؛

۱- نصیحت ابتدایی: نصیحت ابتدایی آن است که فردی بر اساس احساس وظیفه ایمانی و انسانی خویش به طور قولی (مثلاً دادن پند و اندرز بیان مسأله‌ای علمی، هشدار نسبت به یک خطر و...) و یا فعلی (مثل رساندن امداد به یک مجروح، نجات یک مظلوم از ظلم ظالم، رهانیدن بی‌گناهی از محبس و...) اقدام کند. از اطلاق روایات داله بر

نصیحت‌خواهی نسبت به مردمان، چنین بر می‌آید که نصیحت ابتدایی اگر هم واجب نباشد، چیزی در سرحد وجوب است. مؤلف التحفه‌السنیه می‌گوید: کسی که برادرش را در معرض مار گزیدگی می‌بیند به دلالت عقل آگاه‌سازی او و هشدارش واجب است و الا در خون او شریک است. در ادامه می‌گوید: نصیحت باید پنهانی باشد و از روی دل‌سوزی. (التحفه‌السنیه/۲۲۷). البته صاحب مصباح‌الفقاهه وجوب نصیحت ابتدایی را در تعارض با ادله نفی عسر و حرج می‌بیند و لذا می‌گوید: «مشورت دادن ابتدایی به مؤمن واجب نیست و روایات داله بر این مطلب، ولو این‌که معتبر است باید حمل بر جهات اخلاقی شود. چون وجوب نصیحت ابتدایی موجب عسر و حرج می‌باشد و اگر وجوب نصیحت ابتدایی را مقید به مورد ابتلا و جایی بنماییم که فردی تمام حقوق برادری را بی‌کم و کاست در حق ما به جا می‌آورد، گر چه رافع عسر و حرج است ولیکن در همین مورد نیز ضرورت مقتضی عدم وجوب است.» (مصباح‌الفقاهه/۱/۵۴۴).

۲- نصیحت استنصاحی: نوع دوم در نصیحت جایی است که فردی از او درخواست کرده باشد که باید در حق او نهایت خیرخواهی را داشت، حق مستنصح آن است که از نصیحت کردن او دریغ نوری و درباره‌ی او مهربانی و مدارا را پیشه کنی. (حلی، ۶۳۱). مستند این حکم علاوه بر روایات عام باب نصیحت بعضی روایات خاص است. مثلاً پیامبر فرمود: «من استشاره اخوه المؤمن فلم یحصه النصیحه سلبه الله لبه» (وسایل‌الشیعه/۱۷/۲۰۸). کسی که پاسخ مشورت‌خواهی برادر مؤمنش را با کمال اخلاص و صداقت ندهد، خداوند عقل او را سلب می‌کند. در وصایای لقمان به فرزندش نیز آمده است که کسی که در نصیحت اخلاص پیشه نکند، خداوند قدرت رأی سلیم را از او می‌گیرد. صاحب مصباح‌الفقاهه می‌گوید: اگر کسی درخواست مشورت کرد، قبول مشورت دادن به او واجب نیست ولی چنان‌چه آن را پذیرفت واجب است که خالصانه مشورت دهد. (مصباح‌الفقاهه/۱/۵۴۴). وی در خصوص عدم وجوب قبول استشاره به مجهول‌الراوی بودن روایات باب استناد می‌کند و می‌افزاید مضافاً این‌که توکید ذیل روایات به سلب لب و عقل دال بر استحباب است چون که وعده به عقوبت اخروی نیست. (همان).

۵- شرط نیت در نصیحت و ضرورت نصیحت‌پذیری

چنان‌چه از روایات باب بر می‌آید، فرد ناصح در عمل خویش باید جانب خدا را در نظر بگیرد. لذا پیامبر فرمود: نصیحت برای خدا، پیامبر، ائمه و مسلمین و همه مسلمانان است. یا

در روایتی دیگر فرمود: «الدین النصیحه قلنا لمن؟ قال: لله ولكتابه ولرسوله ولائمه المسلمین وعامتهم» (صحیح مسلم/ ۱/ ۷۴). دین یعنی خیرخواهی، پرسیدیم برای کی؟ برای خدا، کتاب خدا، پیامبر، ائمه‌ی مسلمانان و امت اسلامی. بنابراین نکته‌ی مهم نیتی است که ناصح باید در عمل خود بدان عنایت کند. نکته‌ی دیگر خطورتی است که این عمل در پی دارد و چه بسا عواقب و تبعاتی در بر داشته باشد. لذا ریّان بن صلت می‌گوید: گروهی از اهل خراسان به امام رضا (ع) عرض کردند؛ کسانی از منتسبین (به شما) اهل بیت، کارهایی خلاف مرتکب می‌شوند. چه خوب است که نهی‌شان کنید؟ فرمود: چنین نمی‌کنم؛ پرسیدند چرا؟ پاسخ داد: از پدرم شنیدم که «النصیحه حشنة» (وسایل الشیعه/ ۱۶/ ۱۲۹). نصیحت‌گری خشونت و (نگرانی) در پی دارد. خطورت بحث نصیحت دو جهت دارد، جهت اول این که وظیفه‌ی اقدام کننده به نصیحت چیست؛ از بیان صاحب دروس چنین بر می‌آید که در صورت احتمال ضرر امر و یا انکار، حرام است گر چه در منتهی‌المطلب فقط وجوب را ساقط دانسته است (کفایه الفقه/ ۱/ ۴۰۵). جهت دوم قضیه، وظیفه‌ای است که نصیحت شونده بر عهده دارد. (حق ناصح آن است که به حرفش خوب گوش کنی. با تواضع با او رفتار کنی، اگر نکته‌ی درستی را به تو گفت خدا را شکر کنی و اگر نکته‌ی ناصوابی بیان کرد، بر او رحمت آری و متهمش نکنی و بدانی که به خطا رفته است و جز زمانی که یقین به مسأله داری مورد اتهام قرارش ندهی و در هر حال از کار او غفلت نکنی. مشورت دهنده را در آن چه با تو موافق نیست متهمش نکنی و چون موافق بود شکر خدا را بنمایی. (حلی/ ۶۳۱). خداوند متعال عیسی ابن مریم را این‌گونه مورد خطاب قرار می‌دهد. «ای عیسی تو به امر من مسیح خواهی بود. یعنی موجب برکت برای خلقی، در زمین سیر می‌کنی و به عبادت می‌پردازی و مردم را هدایت می‌کنی و هر که را مسح کنی از مرض شفا یابد، تو به اجازه‌ی من از گل پرنده می‌سازی و مردگان را زنده می‌کنی؛ پس میل و رغبت به من باشد و ترس و رهبت از من، چرا که برای فرار از من پناه‌گاهی جز به سوی خودم نمی‌یابی. ای عیسی چون فردی شفیق و دل‌سوز تو را به اموری توصیه می‌کنم که اگر عمل کنی مستحق ولایت من (خدا) می‌شوی و در کوچکی و بزرگی مبارک خواهی بود. شارح اصول کافی ذیل این سخن می‌گوید: چنین تعبیری (توصیه از سر مهربانی) اشاره به این واقعیت است که توصیه‌ی الهی یک خیرخواهی خالصانه، توأم با تشویق به پذیرش آن از جانب خدا برای حضرت عیسی است چرا که (هیچ) عاقلی خیرخواهی ناصح امین را نادیده نمی‌گیرد و زیر پا نمی‌گذارد. (شرح الکافی الجامع/ ۱۲/ ۱۰۴). به همین دلیل است که خداوند پرهیزکنندگان از پیامبرش را که خیرخواه امینی بر ایشان بوده است از زبان او، سرزنش می‌کند، «هود برای مردمش خیرخواهی صادقی بود و این مطلب را

با صبر، تحمل، وقار و پرهیز از ناخالصی، لطف و مهربانی به آنان و دعوت ایشان به ایمان ثابت کرد؛ اما آنان به دشمنی خویش افزودند، نصیحت‌های او را نپذیرفتند و با رد دعوتش او را متهم به بی‌عملی کردند. «البدایه والنهایه/۱/۱۴۱». قرآن کریم این مسأله را چنین بیان می‌کند: «قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ابْلُغْكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ» (اعراف/۸۰-۶۷) و نهایتاً نیز پس از تبادل گفته‌های فراوان بین آنان. اعلام قطعی قومش مبنی بر عدم پذیرش و درخواست انزال عذاب خداوند می‌گوید: «فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَّعْنَا ذُوبُرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ» (همان/۷۲). این که خداوند می‌فرماید نپذیرندگان نصیحت را دچار عذاب کردیم و هود و همراهانش یعنی پذیراشدگان را نجات دادیم بهترین دلیل برای وجوب قبول نصیحت و حرمت رد آن است. چنان‌چه خداوند از زبان صالح نیز به ذم نپذیرندگان نصیحت می‌پردازد. «قَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ ابْلَغْتُكُمْ رَسُولَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِن لَّا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ» (همان/۷۹) که البته آنان نیز به دلیل رد نصیحت جناب صالح مستوجب عقاب شدند.

خلاصه‌ی سخن این‌که شنیدن نصیحت ناصح امین واجب و عمل به آن و هم‌چنین برخورد شایسته با او لازم است.

و- وظیفه‌ی حاکمان در برخورد با ناصحان

پس از توضیح موارد پیش گفته به مطلبی می‌پردازیم که در واقع، مطالب قبلی مقدمه‌ای برای آن محسوب می‌شود و آن این‌که وظیفه‌ی حاکم در برابر ناصحان چیست؟ در پاسخ باید گفت؛ حاکم دارای دو بعد شخصیتی است.

الف - شخصیت حقیقی، زیرا که او هم فردی از افراد انسانی و بنی آدم است.
ب - شخصیت حقوقی، از این جهت که او حاکم و متولی هدایت امور جامعه بر اساس اختیارات و مسؤلیت‌هاست.

طبیعی است که حاکم از نگاه اول همان وظیفه‌ای را دارد که سایرین دارند و از این باب بین او با پایین‌ترین فرد جامعه فرقی نیست. امام ابو جعفر الثانی (ع) فرمود: مؤمن نیازمند سه خصلت است: توفیق الهی، واعظی از درون، پذیرش نصیحت ناصح (مستدرک سفینه البحار/۱۰/۶۲).

اما این‌که حاکم به لحاظ جایگاه حقوقی، در مقابل نصیحت‌ها چه باید بکند. ظاهر ادله گواه آن است که پذیرش خیرخواهی افراد امت در خصوص اداره‌ی حکومت که مصالح و

مفاسد آن به همگان بازگشت می‌کند، اوجب از فرض اولی است. اولین دلیل ما همان اولویت و حساسیت بیش‌تر امور عمومی که فعلاً حاکم متولی آن است نسبت به امور خصوصی است. دلیل دیگر روایات باب «النصیحه لائمہ المسلمین» مثلاً پیامبر (ص) فرمود: حاضرین به غائبین برسانند «ثلاث لا یغل علیهن قلب امری: اخلاص العمل لله والنصیحه لائمہ المسلمین واللزوم لجماعتهم...» (بحارالانوار/۱۳۹/۲۱). قلب انسان مسلمان در سه چیز هرگز خیانت نمی‌کند؛ انجام عمل مخلصانه برای خدا، خیرخواهی برای پیشوایان مسلمانان و التزام به جماعت مسلمین. ظاهر روایت وجوب نصیحت برای حاکم را می‌رساند و از همین مسأله وجوب پذیرش نصیحت نیز به‌دست می‌آید.

والا تکلیف و تشریح مهمل و بی‌فایده از حکیم لازم می‌آید و نیز شیخ طوسی در کتاب *أمالی* از تمیم رازی نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: «الدین النصیحه فقیل لمن بارسول الله قال لله ولرسوله ولکتابه وللائمه فی الدین ولجماعه المسلمین» (مستدرک سفینه البحار/۶۲/۱۰). در این روایت دین مساوی با نصیحت‌گری فرض شده است و آن هم در برابر خدا، پیامبر، ائمه‌ی دین و در نهایت جامعه‌ی اسلامی؛ مفهوم مخاف حدیث آن است که ترک نصیحت مساوی با بی‌دینی است؛ بنابراین باید گفت وجوب نصیحت پیشوایان و حکام و عدم وجوب پذیرش آنان کاری لغو می‌نماید.

حدیث سوم آن است که در کافی آمده است که یکی از قریشیان اهل مکه می‌گوید: سفیان ثوری از من خواست تا او را نزد جعفر بن محمد (ع) ببرم؛ امام را در حالی ملاقات کردیم که سوار بر مرکبش بود؛ ثوری از امام خواست تا خطبه‌ی پیامبر (ص) در مسجد خیف را بیان کند. حضرت فرمود: الان کار دارم، پس از بازگشت به تو خواهم گفت. امام را به قرابتش با رسول خدا قسم داد که اول حدیث را روایت کند و بعد برود و از او خواست که قلم و دواتی فراهم کنند تا بنویسد. حضرت پیاده شد و همان حدیث معروف (ثلاث لا یغل) را بیان کرد. (اعیان الشیعه/۲۶۶/۷).

حدیث چهارم سخن معروف علی (ع) در نهج البلاغه است که فرمود «اما حقی علیکم فالوفاء بالبیعه والنصیحه فی المشهد والمغیب والاجابه حین ادعوکم والطاعه حین آمرکم» (نهج البلاغه/خ/۴۳).

معنای سخن حضرت این است که من نصیحت و خیرخواهی شما را می‌پذیرم و در صورت صواب بودن (صد البته که) به آن جامعه‌ی عمل می‌پوشم.

۱- طرح دو سؤال مهم در باب نصیحت: درین‌جا دو سؤال اساسی قابل طرح است:

مقصود از نصیحت و خیرخواهی برای امام المسلمین یا حاکم چیست؟

اگر حاکم **مهر** خطا (سهواً یا عمداً) افتاد و نصیحت‌پذیر نیز نبود چه باید کرد؟ در پاسخ سؤال اول بخشی از جواب همان است که از علی (ع) نقل شد؛ وفاداری در عهد و پیمان و بیعت امام، در نهان و آشکار خیرخواه بودن، اجابت دعوت او و اطاعت امرش مصادیقی از نصیحت حاکم است.

نووی در این باره می‌گوید: نصیحت امام مسلمین یعنی یاری، و اطاعت و امر او به حق و یادآوری او به این‌که مدارا و ملاحظت با مردم را در پیش گیرد. اگر نسبت به حقی از حقوق مردم غافل یا بی‌اطلاع بود، او را آگاه سازد. بر او خروج نکند و دل‌های مردم را بر پیروی از او مهربان کند. خطابی آورده است، اقامه‌ی نماز به امامت او، جنگ و جهاد در رکابش، پرداخت صدقه به او، فروگذاری قیام مسلحانه علیه او ولو این‌که ظلم کند و یا بدرفتاری پیشه سازد، تعریف و تمجید مبالغه‌آمیز و متملقانه از او نکند و او را مشمول دعای خیرش سازد (صحیح مسلم بشرح النووی ۳۸/۲). از دیگر مصادیق خیرخواهی می‌توان حسن ظن به حاکم اسلامی، اعتماد کردن به او و مواردی از این قبیل را ذکر کرد.

برای پاسخ‌گویی از سؤال دوم به این نکته باید توجه کرد که از منظر فقه امامیه حاکم اسلامی در زمان غیبت، بر اساس روایات باید دارای صفاتی باشد. از جمله حدیث مشهوری که طبرسی در *الاحتجاج* به روایت امام عسگری (ع) از امام صادق (ع) آورده است که «فأما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدينه مخالفاً على هواه مطيعاً لأمر مولاه...» (الاحتجاج ۲/۲۶۳). عوام (شیعه) باید از فقیه‌ی تقلید کنند که دارای صیانت نفس باشد، حافظ دین، بری از هوای نفس و مطیع امر امام معصوم باشد. بنابراین حاکمی که گناه و اشتباهی را مرتکب شود و با اصرار بر آن نصیحت ناصحان را رد کند، از دیدگاه امامیه قهراً منعزل خواهد بود. ممکن است گفته شود، این حدیث درباره‌ی فقهاست و نه حاکمان؛ جواب آن است که با عنایت به احادیث دیگر روشن است که آنان جانشینان امام و مرجع رجوع مردم در امور و شؤون زندگی‌اند. «أما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا فإنهم حجتي عليكم وأنا حجة الله». (وسائل الشیعه ۲۷/۱۴۰). در حوادث اتفاقیه (روزگار) به راویان حدیث ما رجوع کنید. چه که آن‌ها حجت من بر شما و من حجت الهی بر آنان هستم.

این توفیق وارده از ساحت مقدس امام عصر (عج) است که در پاسخ اسحاق بن یعقوب بیان داشته‌اند و معلوم است که مرجع رجوع بودن، شأنی از شؤون حاکم است و نه فقیه و عالم صرف. مضافاً به این‌که مقبوله عمر بن حنظله تصریح به حاکم بودن راوی حدیث

اهل بیت و عارف به حلال و حرام و سایر احکام دین، دارد. «فانی قد جعلته علیکم حاکما». (همان/۱/۳۴). همانا من (امام معصوم) او را حاکم بر شما قرار دادم.

جواب صاحب دراسات از سؤال

پس از بیان توضیحات لازمه‌ی مزبور به طرح مجدد سؤال از سوی صاحب دراسات و پاسخ مبسوط وی می‌پردازیم؛ اگر از حاکم گناهی سر زد و پس از مشروع بودن، حکومت او مبدل به حکومت جور و غیرمشروع شد وظیفه‌ی امت چیست؟
صاحب دراسات می‌گوید معصیت و جور دو نوع است:

الف - معصیت جزئی و جور در موردی خاص؛ در این صورت به مجرد صدور چنین عملی نمی‌شود گفت که او به‌طور قهری منعزل می‌شود و به رغم بقای نظام بر موازین شرعی و اساس دین به صرف صدور چنین مصادیقی قیام علیه او جایز است. رتبه و جایگاه حاکم هم در قضیه تاثیرگذار نیست، یعنی فرق نمی‌کند که معصیت جزئی قولی باشد یا فعلی، فردی باشد یا اجتماعی، صادر شده از والی اعظم و رئیس حکومت اسلامی باشد یا حاکمان و مسؤولان زیر دست او. چون بدیهی است که بی‌راهه روی، خطا و لغزش از انسان‌های غیر معصوم و به ویژه والیان زیر دست و محلی امکان وقوع دارد. به‌علاوه این‌که امکان برخورداری بعضی از آنان از عذر موجه به دلیل تفسیری خاص، اختلاف در فتوا و یا تشخیص موضوع و... وجود دارد. پس حکم به انعزال قهری آنان یا قیام بر علیه ایشان و نافرمانی از دستورات آن‌ها، بدون قانون و ضابطه موجب هرج و مرج و اختلال نظام، تفرقه و تشرذم و خون‌ریزی است. از سویی عنوان فاسق بر کسی صدق می‌کند که ارتکاب گناه و تجاهر به ظلم و معصیت در وجود او ملکه شده باشد و اصلاً معلوم نیست بر مسؤولی که یک بار و آن هم با آن عذرهای محتمل، کاری از او سر زده است، بشود فاسق گفت تا نوبت به بحث از انعزال و یا قیام بر او برسد. (دراسات فی ولایه الفقیه/۱/۵۹۳). در چنین مواردی ولایت افراد باقی است و نصیحت و ارشاد آنان و نیز اطاعت از آن‌ها در امور اجتماعی واجب است گر چه اطاعت از آن‌ها در امور معصیتی جایز نیست. (همان).

ب - در صورت انحراف ریشه‌ای حاکم از موازین عدالت و روی آوردن به تهتک و استبداد و بازی کردن نقش نوکر برای بیگانگان و پیش‌برد اهداف آنان و مسلط ساختن سیاست و فرهنگ آنان بر جامعه و عدم موعظه‌پذیری و قبول نصیحت و نیز گردن‌کشی و غرور در برابر نصایح، تلاش برای عزل او ولو با مبارزه‌ی مسلحانه، پس از مراعات مراتب و مراحل امر به معروف و نهی از منکر، واجب است. برای دستیابی به چنین هدفی ابتدا باید

آگاهی سیاسی ایجاد کرد که از طریق تشکیل گروه‌ها، بسته به شرایط اقدام کرد. (به عبارتی) اگر با تشکیل جناح‌ها و گروه‌های (سیاسی) و راهپیمایی‌های آرام مقصود حاصل شد که چه بهتر و آلا با اقدامات مسلحانه منوط به مراعات سلسله مراتب در پیش گرفتن شیوه‌های کم ضررتر و پرسودتر باید هدف (عزل حاکم) را دنبال کرد. البته حتی، اگر امت در اسقاط چنین حاکمی موفق نشوند او قهراً منعزل بوده و حکومتش نامشروع است. (همان/ ۵/ ۵۹۴).

وی سپس برای اثبات نظر خود به یازده وجه استدلال و استناد می‌کند که مهم‌ترین آن‌ها آیات قرآن و روایات معصومین و سیره و سنت آن بزرگواران است که برای نمونه به چند آیه و روایت اشاره می‌کنیم:

آیه‌ی اول: «قَالَ لَا يَتَّالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (بقره/۱۲۴). گفت پیمان من، به ستم‌کاران نمی‌رسد: یعنی ظالم حدوثاً و بقاءً لیاقت امامت و پیشوایی امت را ندارد.

آیه‌ی دوم: «وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَمَسُّكُمْ وَمَالِكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءُ ثُمَّ لَا تُنصِرُون». (هود/۱۱۳). بر ظالمان تکیه نکنید، که موجب می‌شود آتش شما را فرا گیرد و در آن حال هیچ ولی و سرپرستی جز خدا ندارید و یاری نمی‌شوید. از آن جایی که جامعه نمی‌تواند بدون حکومت باشد و تصدی ظالم هم بر آن حرام است و به مقتضای این آیه‌ها تکیه بر جایز نیز حرام است. پس به ناچار طرد و خلع او به منظور اقامه‌ی دولت حق واجب است. (همان). (در ادامه‌ی آیات بقره/۲۵۱ و حج/ ۱-۴۰ و حدید/۲۵ و نساء/۶۰ و شعراء/۱۵۱، ۲۵۲ و کهف/۲۸ و احزاب/۶۷ و انسان/۲۴ اشاره می‌کند که ما به خاطر اختصار در می‌گذریم.) و از روایات مورد استناد تنها به یکی اشاره می‌کنیم؛ پیامبر اعظم (ص) خطاب به علی (ع) می‌گوید: «یا علی أربعة من قواصم الظهر إمام يعصی الله عزوجل ويطاع أمره...» (صدوق/۴/۳۶۵). ای علی چهار چیز پشت آدمی را می‌شکند که اولین آن حاکم و پیشوایی است که نافرمانی خدا را می‌کند و از دستوراتش اطاعت می‌شود. از این روایت حرمت اطاعت از حاکم عاصی استنباط می‌شود و چنان‌که گفتیم جامعه به ادله‌ی عقلی و نقلی نمی‌تواند خالی از حکومت باشد، پس ساقط کردن حاکم جائز و جایگزینی امام عادل واجب است (دراسات فی ولایه الفقیه/۵۹۸). (برای مطالعه‌ی سایر ادله بیان شده نویسنده غرض از امامت، سیره‌ی امام حسین، وجود امر به معروف و نهی از منکر (که مستوفی بحث کردیم)، تأیید قیام کنندگان علیه جائران توسط ائمه‌ی و... به همان منبع رجوع شود).

۲- طرح دو نکته در باب نصیحت: نکته‌ی اول شرط حسن نصیحت: از آن‌چه بیان شد، معلوم است که نصیحت حکام و ائمه‌ی مسلمانان واجب است. از آن‌چه به هنگام طرح

مصادیقی از نصیحت که جنبه‌ی تمثیلی داشت و نه حصری روشن شد که ابعاد نصیحت‌گری و خیرخواهی برای حاکم نیز وسیع و گسترده است؛ آن‌چه در این‌جا باید افزود این است که خیرخواهی که حکم و جوب بر آن بار است، گاه نیاز به مقدماتی دارد و نظارت بر کار حاکم در امور حکومتی و عمومی به منظور انجام و وصول به اهداف خیرخواهانه مثل مشورت دادن، گوش‌زد کردن خطرات احتمالی تصمیمات در شرف اتخاذ و... از جمله همین مقدمات است. بنابراین ولو نصیحت ابتدایی را واجب ندانیم، لاقلاً نذب و جواز به معنی الاعم آن قابل خدشه نیست و همین مقدار برای اثبات مشروعیت نظارت از شهروندان بر کار حاکمان کفایت می‌کند. اگر خطورات امر حکومت و عنایت ویژه‌ی عقلا به امور خطیره را نیز بر آن بیفزاییم مقصود و مراد ما بهتر حاصل خواهد شد. چرا که هیچ مردم عاقلی با خوش خیالی و اعتماد مبالغه‌آمیز به کار حاکمان، منتظر نمی‌مانند که اگر روزی بر حسب حادثه، منکری از قبیل اختلاس، ارتشاء، تبعیض، رانت‌خواری و یا منکرات اخلاقی را از مسؤلی دیدند آن‌گاه به نصیحت برخیزند. عقلای عالم می‌گویند علاج حادثه را قبل از وقوع باید کرد و نظارت چیزی جز همان پیش‌گیری نیست. و به همین دلیل است که علی (ع) می‌فرماید: «لا تصح نصیحتهم الا بحیظنهم علی و لاه امورهم» (نهج البلاغه/ن ۵۳). خیرخواهی آنان زمانی است که با رغبت و شوق پیرامون والی را گرفته باشند و از کارهای او مطلع و آگاه باشند و نظارت نیز چیزی غیر از این نیست.

نکته‌ی دوم: انزواجویی منافی نصیحت‌خواهی در حکومت اسلامی: با توجه به وجوب نصیحت ائمه‌ی مسلمین، آیا جایز است که کسی به رغم توانایی در کمک به حاکم اسلامی و تقویت او در امر اداره حکومت و جامعه و پیش‌برد آن بر موازین صحیح و سلیم شرعی و عقلی، گوشه‌ی انزوا برگزیند و کاری به کار حاکم و امت نداشته باشد؟ برای پاسخ به این سؤال اشاره به چند مطلب لازم است.

الف: مسلم است که آدمی غیر از جنبه‌ی فردی به تعبیر استاد مطهری دارای روح اجتماعی است؛ (مطهری/۲۳۰). او فارغ از شرایط و اوضاع فردی که ممکن است بد نباشد و شاید هم خیلی عالی باشد گرفتار غم و آلام دیگران است. به تعبیر سعدی علیه الرحمه:

من از بی‌نوابی نیم روی زرد
غم بینوایان رخم زرد کرد

اگر در انسانی، انسانیتش باقی باشد، نمی‌تواند، با دیگران هم‌دردی نکند و در رنج آنان شریک نشود. پیامبر (ص) فرمود: «مثل المؤمنین فی توادهم و تعاطفهم و تراحمهم مثل الجسد اذا اشتكى منه عضو تداعى سائر الجسد بالسهر والحمى». (مسند الامام احمد/۴/۲۷۰). جامعه‌ی مؤمنان در محبت، مهرورزی و هم‌دردی چون یک بدن‌اند. اگر

عضوی رنجور شد سایر اعضای بدن نیز با بیداری و تب‌داری از آن شکوه می‌کنند. و این همان چیزی که در زبان روایات از آن به مواسات یاد شده است. محمد بن عجلان گوید: کسی بر امام صادق (ع) وارد شد و او احوال قومش را پرسید؛ مرد به گونه‌ای مبالغه‌آمیز به تمجید و تعریف از آنان پرداخت. امام پرسید: آیا اغنیا به عیادت فقرا می‌روند گفت: کم. آیا فقیر و غنی قومت هم‌نشینی دارند؟ کم. آیا ثروتمندان، اهل بخشش به نیازمندان هستند. مرد گفت: از اخلاقی می‌پرسی که در جماعت ما کم‌تر یافت می‌شود. امام فرمود: چگونه آنان را شیعه (اهل بیت) می‌خوانی. (وسایل الشیعه/۹/۴۲۸). پیامبر خدا (ص) به خاطر امت چنان خودخوری می‌کرد که قرآن کریم در وصفش می‌گوید: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ» (توبه/۱۲۸). به یقین، رسولی از خود شما به سویتان آمد که رنج‌های شما بر او سخت است؛ و اصرار بر هدایت شما دارد؛ و نسبت به مؤمنان، رئوف و مهربان است. سیره‌ی عترت پاک پیامبر اعظم (ص) نیز همین بوده است؛ علی (ع) می‌گوید: «آیا به همین قناعت کنم که گفته شود: من امیر مؤمنانم؟ اما بر آنان در سختی‌های روزگار شرکت نکنم و پیشوا و مقتدایشان در تلخی‌های زندگی نباشم؟ ...» (نهج البلاغه/ن/۴۵). و نمونه‌ی دیگر رفتار امام صادق (ع) است که به غلام خویش دستور داد در خشک‌سالی مدینه، تمام ذخیره‌های غذایی را بفروشد و آنان نیز چون دیگران روزانه به تهیه‌ی آن بپردازند. خلاصه این ممکن نیست که به معنای واقعی انسان بود و احساس مواسات و هم‌دردی با دیگران نداشت.

ب - در این میان هرکسی که به لطف الهی از نعمت علم و دانش بیش‌تری برخوردار است، احساس وظیفه و تکلیف بیش‌تری نیز دارد. استاد مطهری به درست، به تخطئه‌ی کسانی می‌پردازد که برای راحتی «ندانستن و حس نکردن را بر دانستن و حسن کردن که برای انسان تولید دردسر و رنج می‌کند، ترجیح می‌دهند. او به قول شاعر اشاره می‌کند که می‌گوید: دشمن جان من است عقل من وهوش من» کاش گشاده نبود چشم من و گوش من؛ آنگاه چنین تفکری را ناصواب می‌خواند. (همان). خداوند دانشمندان و دانایان را ستوده است و به آنان رفعت درجه داده است «يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ...» (مجادله/۱۱). خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که علم به آنان داده شده درجات عظیمی می‌بخشد. و روشن است که مقام هر چه عالی‌تر باشد، مسؤولیت نیز بیش‌تر

خواهد بود؛ پیامبر فرمود: «ان الله يسأل المرء عن جاهه ، كما يسأل عن ماله، يقول: جعلت لك جاهاً، فهل نصرت به مظلوما؟ أو قمعت به ظلماً أو أعنت به مكروباً؟» (حلی/۱۴۹).

خداوند هم‌چون بازخواست مالی، در خصوص مقام و موقعیتی که به فرد داده است از او سؤال می‌کند؛ می‌گوید: ترا جاه و مقام بخشیدم؛ آیا از قبل آن به یاری مظلومی شتافتی؟ ظالمی را سرکوب کردی و به داد رنج‌دیده‌ای رسیده‌ای؟

بنابراین، گوشه‌گیری فردی دانا و عالمی فرهیخته از سهم داشتن در تمشیت امور اجتماعی تحت بیرق حکومت دینی، (هر چند که مشکلاتی در آن به وضوح یافت شود و ایراداتی نظری و عملی بر آن وارد باشد) خلاف انجام وظیفه‌ی نصیحت‌گری است.

خلاف عهده‌ی است که که به فرمایش علی (ع) خداوند از علما گرفته است. «... أخذ الله على العلماء ان لا يقاروا على كظة ظالم ولا سغب مظلوم». (نهج البلاغه /خ/۳). خداوند از علما و دانشمندان (هر جامعه) عهد و مسؤلیتی گرفته است که در برابر شکم‌خواری ستم‌گران و گرسنگی ستم‌دیدگان سکوت نکنند. کناره‌گیری از مشارکت در حکومت اسلامی، به معنای دریغ از سودرسانی و نافع بودن برای آن و جامعه اسلامی است.

علی (ع) فرمود: «لیکن احب الناس الیک وأحظاهم لذیک اکثرهم سعیا فی منافع الناس» (مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل/۱۲/۳۹۱). باید محبوب‌تر و ارزشمندتر بودن مردم در نزد تو بر مبنای تلاش‌گرتن بودن افراد در سودرسانی به خلق، باشد و واضح است که فرد گوشه‌گیر خواسته یا ناخواسته دچار نوعی عاقبت‌طلبی، به خودپردازی و ناسودمند بودن برای دیگران می‌شود. علاوه بر موارد بالا کنج عزلت‌گزیدن، در صورتی که امکان و توان در میدان بودن هست، چه بسا که در حوزه‌ی دست برداشتن از یاری حق تفسیر شود. چنان‌که علی (ع) درباره‌ی دوری‌کنندگان از همراهی‌اش در نبرد (علیه باطل) فرمود: «خذلوا الحق ولم ينصروا الباطل» (نهج البلاغه/خ/۱۸). حق را تنها گذاشتند و باطل را یاری نکردند. و پرواضح است که بر عمل خذلان و تنها گذاردن حق حکم حرمت بار است.

نکته‌ای که نباید مورد غفلت قرار گیرد، آن است که مطالب بالا در خصوص فردی است که از روی عمد و اختیار و در حالی که توانایی یاری و خیرخواهی قولی یا فعلی حاکم را دارد و از انجام آن نکول می‌کند. بنابراین فروضی دیگر ممکن است تخصصاً خارج از بحث باشد. مثل این‌که زمینه نصیحت‌گری برای شخصی مهیا نباشد، یا توان انجام آن را نداشته باشد. گاهی ممکن است خودانزوخواهی مصداق خیرخواهی و روشی برای امر به معروف و نهی از منکر باشد و فردی عالم تشخیص دهد که به عنوان اعتراض در کنار باشد، تا شاید عمل او موجب اصلاح در امر با اموری شود.

ج - حضور در صحنه‌ی مسؤولیت از منظر امام خمینی (ره): بنیان‌گذار جمهوری اسلامی فرصت به دست آمده پس از انقلاب را بسیار استثنایی و معتنم می‌دانست و می‌فرمود: «جمهوری اسلامی ودیعه‌ای الهی است به دست همه‌ی ملت، خصوصاً شما (متصدیان امور و قشر روحانی) و مسؤولیت شما نزد خالق و خلق بسیار است». (صحیفه نور/۱۴/۲۱۸). از نگاه ایشان «روحانیون همه، ملت همه باید حاضر باشند. در مسایل سیاسی حضور داشته باشند». (همان/۱۳/۱۲). امام کنار رفتن روحانیت را توطئه‌ی دشمنان اسلام می‌دانست. (همان/۱۳/۴۲۹). با رمزگشایی از علت موفقیت روحانیت می‌فرمود: «مهم‌تر از همه احساس مسؤولیت در برابر توده‌ها، روحانیت را زنده و پایدار و محبوب ساخته است». (همان/۲۱/۲۷۷). امام خمینی (ره) به عنوان حاکم اسلامی مسؤولیت و رسالت خطیر همگان و به ویژه علما را مدام یادآور می‌شد؛ «الان همه شما (خودم و همه‌ی شما) مسؤول هستید، مسؤول خدا هستیم، مسؤول ملت هستیم، مسؤول نسل‌های آتی هستیم ما دستمان الان به جایی رسیده است که می‌توانیم کار بکنیم - قبلاً محال بود که بشود این سد را شکست. لکن شکسته شد - الان ما جوری هستیم که می‌توانیم کار انجام دهیم». (همان/۷/۴۱۱).

«باید ما بدانیم همه مکلف هستیم، علمای اسلام مکلفند در صف جلو وظیفه‌ی آن‌ها زیادت‌تر از دیگران است. وظیفه‌ی آن‌ها هدایت جامعه است». (همان/۷/۵۳۹). «همان قدری است که عالم بزرگ است، مسؤولیت عالم هم بزرگ است و این فرق نمی‌کند به این که عالم در دانشگاه‌ها باشد یا عالم در علوم قدیمه». (همان/۷/۲۵۴). ایشان کسانی را که در چنین شرایط حساس پیش آمده بر نظام و امت اسلامی سعی در شانه خالی کردن از زیر بار مسؤولیت دارند در مقابل یک سؤال اساسی قرار می‌داد (آیا) علاج این است که اشخاص مسؤول کنار بروند یا اشخاص مسؤول بیش‌تر وارد بشوند در تبلیغات؟ کسانی که به اسلام اعتقاد دارند، به کشور اعتقاد دارند، می‌خواهند این مملکت یک سر و سامانی پیدا کند و از ایشان کار هم بر می‌آید؛ همه‌ی اشخاص در یک هم‌چه موارد خطیر باید وارد بشوند در میدان والا آن وقت که آرام است اوضاع که لزومی ندارد.

«علاج این نیست که شما کنار بروید. چون افراد فکر می‌کنند که شما لازم است باشید، علاج این است که مسایل را حل کنید». (همان/۷/۲۷۸). البته ایشان شرط ورود و بقای در صحنه‌ی کار و مسؤولیت را توان و کاردانی می‌دانستند؛ «شما مسؤول هستید. هر کدام می‌توانید کار بکنید بمانید و هر کدام نمی‌توانید بروید سراغ کارتان، کسی دیگر بیاید. این را به همه‌شان گفته‌ام». (همان). خلاصه سخن این که امام خمینی (ره) اقشار مختلف

مردم را، برای ادای مسؤولیت و پرهیز از بی‌تفاوتی و تنها به خود پرداختن در شرایط مهم نظام اسلامی دعوت می‌کردند. از جمله معلمان، روحانیون، کارگران (همان/۱۷۴/۷)، بازاریان، (همان/۵۲۷/۱۳)، دانشمندان و دانشگاهیان (همان/۲۵۴/۷)، هنرمندان و... طرف خطاب رهبر فقید انقلاب بوده‌اند. برای نمونه خطاب به هنرمندان می‌فرماید: «هنرمندان ما تنها زمانی می‌توانند بی‌دغدغه کوله‌بار مسؤولیت و امانتشان را زمین بگذارند که مطمئن باشند مردمشان بدون اتکا به غیر، تنها و تنها در چهارچوب مکتبشان به حیات جاویدان رسیده‌اند». (همان/۱۴۵/۲۱). و معنای چنین تحلیلی، چیزی جز در صحنه بودن دائمی و تلاش بی‌گیر و همیشگی نمی‌تواند باشد. این‌گونه حاجات بسیاری از خلق الله روا می‌شود و اصلاح اموری فراوان را در بر دارد و یا لاقابل جلوی بسیاری از مظالم، مفاسد و مضار را می‌گیرد. انسانی که با حضور خود بتواند ندای مظلومان و رنج و غم آنان را برای حکومتیان بازتاب دهد، چرا باید گوشه‌ی تنهایی‌گزیند. پیامبر(ص) فرمود: «أبلغوني حاجة من لا يقدر على إبلاغ حاجته فانه من أبلغ سلطانا حاجة من لا يقدر على إبلاغها ثبت الله قدميه يوم القيامة». (محمودی/۹۹/۱). نیاز کسانی را که توان رساندن وضع و حالشان را ندارند به من برسائید. هرکس درد بینوایی را به حاکمی برساند. خداوند قدم‌های او را بر صحنه‌ی قیامت استوار می‌دارد. عنایت به این مسأله مهم است که بسیاری از کوتاهی‌های حاکم اسلامی و یا دستگاه حکومتی می‌تواند ناشی از عدم اطلاع و جهل به حکم یا موضوع باشد و نه برخاسته از سوء سربریه‌ی افراد مسؤول، بنابراین در عرصه‌ی مسؤولیت ماندن قطعاً مصداق بارز نصیحت امام مسلمین است.

نتیجه‌گیری

نظارت شهروندان بر حاکمان حق و تکلیفی است که دلایل زیادی در شریعت برای اثبات آن وجود دارد. یکی از این دلایل لزوم خیرخواهی آحاد مردم برای حاکم است که در فقه تحت عنوان «باب النصیحه لِأئمة المسلمین» ذکر شده است. نصیحت در شریعت اسلام از جایگاه مهمی برخوردار است و مصادیق آن را در همه‌ی ابعاد زندگی فردی و اجتماعی یافت می‌شود. فرد ناصح در عمل خویش باید جانب خدا را نگه دارد و شنیدن سخن او به‌ویژه از جانب حاکمان لازم و واجب است و چنان‌که حاکمی با در پیش گرفتن رویه‌ی، خیرخواهی ناصحان را برنتافت قیام بر او با رعایت اولویت در مصالح و مفاسد تابعه هر گزینه واجب است. از سویی باید توجه داشت که به‌هنگام توان و امکان یاری حاکم اسلامی و جامعه‌ی مسلمانان، گوشه‌ی عزلت‌گزیدن خلاف خیرخواهی است و اندیشه‌های امام خمینی (ره) نیز به‌عنوان بنیان‌گذار جمهوری اسلامی همین مبنا را تأیید می‌کند.

منابع

- ١- ابن مطهر اسدی، الحسن بن یوسف، (العلامة الحلی)، **الرساله السعديه**، چاپخانه بهمن، قم، ١٤١٠ق.
- ٢- ابن حنبل، احمد، **مسند الامام احمد بن حنبل**، دار صادر، بیروت، بی تا.
- ٣- ابن کثیر، اسماعیل، **البدایه والنهایه**، دار احیاء التراث العربی، بیروت ١٤٠٨ق/ ١٩٨٨ م.
- ٤- ابن مسلم النیسابوری، مسلم بن الحجاج، **الجامع الصحیح** (صحیح مسلم)، دارالفکر، بیروت، بی تا.
- ٥- الأئمن، السید محسن، أعیان الشیعه، دار المطبوعات، بیروت، بی تا.
- ٦- التوحیدی، محمدعلی، **مصباح الفقاهه** (تقریرات أبحاث السید الخویی)، المطبعه العلمیه، قم، بی تا.
- ٧- الجبعی العاملی، زین الدین (الشهید الثانی)، **الروضه البهیة**، منشورات جامعه النجف، ١٣٩٨.
- ٨- الجوهری، احمد بن عیبدالله، **الصحاح فی اللغة**.
- ٩- الحر العاملی، محمد بن الحسن، **وسائل الشیعه**، مؤسسه آل البيت لأحیاء التراث، قم، ١٣٧٢.
- ١٠- الحلی، الحسن بن یوسف، **منتهی المطلب**، مجمع البحوث الاسلامیه، مشهد، ١٤١٢ ق.
- ١١- الحلی، یحیی بن سعید، **الجامع للشرائع**، مؤسسه سید الشهداء، المطبعه العلمیه، قم، ١٤٠٥ق.
- ١٢- دهخدا، علی اکبر، **لغت نامه دهخدا**، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- ١٣- الراغب الاصفهانی، ابو القاسم الحسین بن محمد، **المفردات**، دفتر نشرالکتاب، بی جا، ١٤٠٤ ق.
- ١٤- الزبیدی، محمد مرتضی، **تاج العروس من جواهر القاموس**، دارالفکر، بیروت، ١٤١٤-١٩٩٤م.
- ١٥- السبزواری، المولی محمد باقر، **کفایه الفقه (کفایه الأحکام)**، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ١٣٨١.
- ١٦- الطبرسی، احمد بن علی، **الاحتجاج**، مطابع النعمان، النجف، ١٣٨٦-١٩٦٦م.
- ١٧- الطوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن، **النهایه**، انتشارات قدس محمدی، قم، بی تا.
- ١٨- العاملی، بهالذین، **جامع عباسی**، مؤسسه انتشارات فراهانی، تهران، بی تا.
- ١٩- المازندرانی، المولی محمد صالح، **شرح الکافی الجامع**، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ١٤٢١ق.
- ٢٠- المجلسی، محمد باقر، **بحار الانوار فی تفسیر المآثور للقرآن**، مؤسسه الطور للنشر، ١٤١١ق.
- ٢١- المحقق الأردبیلی، احمد بن محمد، **زیده البیان فی احکام القرآن**، المکتبه المرتضویه، تهران، بی تا.
- ٢٢- محمد بن النعمان، (الشیخ المفید)، **المقننه**، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ١٤١٠ ق.
- ٢٣- المنتظری، حسین علی، **دراسات فی ولایه الفقیه وفقه الدوله الاسلامیه**، المرکز العالمی للدراسات الاسلامیه، قم، ١٤٠٨ ق.
- ٢٤- النمازی الشاهرودی، علی، **مستدرک سفینه البحار**، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ١٤١٨ ق.
- ٢٥- النوری الطبرسی، میرزا حسین، **مستدرک الوسائل**، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، بیروت، ١٩٨٧م.
- ٢٦- النووی، **صحیح مسلم بشرح النووی**، دارالکتاب العربی، بیروت، ١٤٠٧-١٩٨٧م.